



بهاء الدین خرمشاهی



ژویشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

موضوع هشتمین مقاله از سلسله مقالات «نکات قرآنی»، بحث دربارهٔ آیهٔ چهل و ششم سورهٔ حج است که خداوند سبحان، عز و علا، می فرماید: «أفلم یسیروا فی الارض فتکون لهم قلوب یعقلون بها او آذان یسمعون بها، فأنها لاتعمی الأبصار و لکن تعمی القلوب الّتی فی الصدور» آیا در زمین گردش نکرده اند تا دل‌هایی داشته باشند که با آن بیندیشند یا گوش‌هایی که با آن [حق را] بشنوند؛ آری [فقط] دیدگان نیست که نابینا می شود، بلکه دل‌هایی که در سینه ها هست هم نابینا می گردد (حج، ۲۲/۴۶)

در نگاه اول، در این آیه هیچ گونه پیچ و دشواری معنایی احساس نمی شود، اما در نگاه ژرف تر ابتدا یک مشکل و سپس مشکل دیگر در آن مشاهده خواهد شد. مشکل اول این است که «الّتی فی الصدور» [= که در سینه هاست] ضرورت معنایی ندارد و بدون آن هم

معنی تمام است. اما همگی مفسران از صدر اول تا کنون، و نیز نحویان قرآن از جمله فرآه و زجاج و محیی الدین درویش - نحوی معاصر - گفته اند که مراد از این عبارت وصفی، تأکید است.

و این گونه تأکید هم در زبان ادب و هم در زبان عرفی قدیم و جدید عربی و فارسی سابقه دارد. در فارسی جدید می‌گوییم: «من به چشم خود این واقعه را دیدم/ به گوش خود این قصه را شنیدم» و نظیر آنها. حال آنکه بدون قید چشم و گوش هم معنا تمام است. زیرا دیدن عادی و عرفی، به چشم است و شنیدن به گوش. در قرآن کریم این گونه تأکیدها فراوان است و چنانکه مفسران اشاره کرده اند، این نمونه‌ها در قرآن آمده است و بیش از این هم هست.

۱. عشرة كاملة (= ده / دهه کامل). زیرا عشره/ ده در هر حال ده است و عشرة ناقصه نداریم. (بقره، ۲/۱۹۶).

۲. ولا طائر يطير بجناحيه [و هیچ جنبنده‌ای در زمین] و هیچ پرنده‌ای نیست که با دو بال خویش می‌پرد، مگر آنکه ... (انعام، ۶/۳۸).

۳. يقولون بافواههم (به زبانشان می‌گویند...) (آل عمران، ۳/۱۶۷). این سخن قاطبه مفسران و نحاة قرآن مجید که می‌گویند «التي في الصدور» تأکیدی است، درست است و ظاهراً رفع مشکل می‌کند، ولی باطناً مشکل دوم را ایجاد می‌کند.

مشکل دوم این است که دل‌هایی که کور می‌شوند، دل‌های صنوبری نیستند. یعنی همین دل‌هایی نیستند که همگان در سینه داریم. زیرا قلب صنوبری که عضو و اندام اصلی گردش خون و رساندن خون به اعضای بدن است. قابلیت بینایی یا نابینایی ندارد.

جسارتاً و باقید نعوذُ بالله و صرفاً برای توضیح عرض می‌کنم که اگر در همین آیه و عبارت مورد بحث گفته شده بود: «... بلکه دل‌ها هم نابینا می‌شود، اما نه دل‌هایی که در سینه هاست»، معنا درست و بی اشکال بود. حال باید دید چگونه منطقاً ممکن است که این جمله هم خودش، یعنی صورتی که در قرآن آمده است، درست باشد و هم عکسش؟

مقدمتاً و استطراداً عرض می‌کنم که در زبان ادبی و عرفی، عربی و فارسی و انگلیسی و زبانهای اروپایی چه بسا در اغلب زبانهای بشری قدیم و جدید، قلب / دل کانون احساسات و ادراکات شمرده می‌شود. و برای اثبات این معنی نیازی به ذکر شواهد و امثله از نظم و نثر فارسی و عربی و نیز قرآنی نداریم. در آغاز همین آیه مورد بحث

می فرماید: «... فتكون لهم قلوب يعقلون بها» (تا برای آنها دلهایی باشد/ دلهایی داشته باشند که با آنها بیندیشند یا خرد ورزی کنند). یا در جای دیگر می فرماید: «افلا يتدبرون القرآن ام على قلوب اقفالها» (آیا در قرآن تأمل نمی کنند یا بر دلهای قفلها [ی غفلت] شان افتاده است؟) (محمد، ۲۴/۴۷) که پیداست تدبر را کار دل می داند.

غزالی می نویسد: «اگر خواهی که خود را بشناسی، بدان که تورا که آفریده اند از دو چیز آفریده اند: یکی این کالبد ظاهر است که آن را تن گویند، و وی را به چشم ظاهر بتوان دید؛ و دیگر معنی باطن که آن را نفس گویند و جان گویند و دل گویند، و آن را به بصیرت باطن توان شناخت و به چشم ظاهر نتوان دید.

«و حقیقت تو آن معنی باطن است؛ و هر چه جز از این است، همه تبع اوست و لشکر و خدمتکار اوست و ما آن را نام دل خواهیم نهادن. و چون حدیث دل کنیم، بدان که این حقیقت را می خواهیم که گاه آن را روح گویند، و گاه گاه آن را نفس گویند. و بدین دل نه آن گوشت پاره می خواهیم که در سینه نهاده است، از جانب چپ، که آن را قدری نباشد؛ و آن ستوران و مرده را [نیز] باشد، و آن را به چشم ظاهر بتوان دید...»^۱

حاصل آنچه تا اینجا گفتیم یعنی خلاصه مشکل دوم این است که نایبنا شدن دل، به معنای کانون ادراکات مربوط است، یا به قلب غیر صنوبری، ولی عبارت وصفی «التي فی الصدور» (= که در سینه ها هست) به قلب صنوبری مربوط است.

در اینکه قلب / دل، در زبان ادبی و عرفی همه اعصار و قرون، برابر با روح و جان و نفس و در یک کلام کانون احساسات و ادراکات است، شکی نداریم. زیرا مشکل، این نیست. اگر چه در این هم مشکلی قابل طرح است و آن این است که درك و تعقل و تدبر کار مغز است، نه کار دل. اما چون خداوند در قرآن کریم با زبان و حتی با فرهنگ قوم و زمان و زمانه سخن گفته است، لذا آمدن این گونه تعبیرات طبیعی، در قرآن مجید طبیعی است و این مورد هم مؤید مهمی بر قول و برداشت این جانب در مقاله و مقوله «بازتاب فرهنگ زمانه در قرآن مجید» است که در بینات شماره ۵ درج گردید و چندین مقاله در نفی آن در شماره بعد همان نشریه به چاپ رسید.

وقتی این ناهمخوانی بین صدر و ذیل این آیه را می بینیم، لامحاله به صرافت می افتیم که بررسی کنیم آیا هیچ گونه رابطه ای بین قلب به معنای کانون ادراکات و قلب صنوبری وجود دارد یا نه؟ پاسخ این سؤال مثبت است. و هر چند علم امروز برای قلب ماهیچه ای و

صنوبری، کوچک ترین مدخلیتی در امر احساسات و ادراکات قابل نیست، اما قدما به رابطه ای بین آنها قایل بودند، و قرآن هم بر وفق فرهنگ بشری ادای مقصود فرموده است و به گمانم این بیت مهم و معروف که در مثنوی معنوی آمده است، اشارت به همین معنی دارد:

چونکه با کودك سر و کارت فتاد پس زبان کودکی باید گشاد

در مورد رابطه بین قلب معنوی و قلب صنوبری به دو نقل قول اکتفا می کنیم. در کشف اصطلاحات الفنون آمده است: «... قالوا للقلب معیان. احدهما اللحم الصنوبری الشكل المودع فی الجانب الایسر من الصدر وهذا القلب یكون للبهائم ایضاً، بل للمیت ایضاً. و ثانيهما لطيفة ربّانية، روحانية لها تعلق بالقلب الجسمانی كتعلق الاعراض بالاجسام و الاوصاف بالموصوفات و هی حقیقة الانسان، و هذا هو المراد من القلب حیث وقع فی القرآن او السنة...»^۲. (گویند قلب دو معنی دارد. نخست گوشت / ماهیچه صنوبری شکل که در جانب چپ سینه نهاده شده است و حیوانات و بلکه مردمان هم این قلب را دارا هستند. و دیگر لطیفه ربّانی روحانی است که پیوندی یا رابطه ای با قلب جسمانی دارد مانند رابطه اعراض با اجسام و اوصاف با موضوعات و این حقیقت انسان است. و هر جا که در قرآن یا سنت به قلب اشاره شده است، مراد همین است).

در دایرة المعارف فارسی آمده است: «قلب در نزد صوفیه و عرفا لطیفه ای ربّانی که با قلب به معنی تشریحی آن ارتباط و تعلق دارد. چنانکه عضو به اصطلاح صنوبری صورتی است، و قلب حقیقت آن است، و بین این صورت و حقیقت نفس ناطقه و روح حیوانی واسطه اند...»^۳

ضرورتی ندارد که وارد بحث ماهوی شویم که آیا رابطه و تعلق قلب معنوی با قلب صنوبری چیست و چگونه است، در بحث ما همین قدر کفایت می کند که بین آنها رابطه ای باشد تا صدر و ذیل آیه با هم وفاق پیدا کند، و وصف و تأکید می کند که برای قلب صنوبری آمده است، به قلب معنوی هم ربط پیدا می کند.

۱. کیمیای سعادت، ۱/ ۱۵.

۲. کشف اصطلاحات الفنون، ۲/ ۱۱۷۰.

۳. دایرة المعارف فارسی، ۲/ ۲۰۷۳.